

# فهرست

جزوه دویست و دوم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)

شهریور ۱۳۹۳ (قسمت چهارم)

عنوان

صفحه

خداوند حدّ ندارد/ اگر یکی که مدرسه رفته از شما پرسید: خداوند کجاست؟ بگویید همان جایی که دو خطّ موازی به هم می‌خورد/ چیزهایی هست که خداوند امکانش را برای درک ما نیافریده، گاهی به ندرت خودش اشاره کرده است/ هر چیزی را بخواهیم بفهمیم و قضاوت کنیم باید در حواس ما که مشهور است می‌گویند حواس خمسّه، دریابید/ مهمترین مسأله‌ای که از حواس ما خارج است و همیشه فکر ما را به خودش مشغول می‌کند، مسأله‌ی خداوند است و تمام مسائلی که مربوط به او هست/ در مورد خبرهای آن طرفِ پرده؛ «آن را که خبر شد خبری باز نیامد»/ سعی کنید زیاد فکر کردن به صورت وسواس درنیاید. .... ۹

خداوند خالق همه است؛ خالق همه‌ی خُلق‌ها و خُلق‌ها است/ بندگان خدا حق ندارند، بنده‌ی دیگری را بدون دلیل

طرد کنند / اگر ما همیشه کارمان را به خدا واگذار کنیم، او نگره دار ما خواهد بود / به آثار رحمت خداوند نگاه کنیم / ما می‌گوییم با دوست داشتن ما که بنده‌ی خاص خدا هستیم، دوست خداوند هم باشید، باید دشمنی را

ترک کنید. .... ۱۶

در مورد اینکه یکی نامه نوشته؛ هر چه می‌کنم نمی‌توانم به مقام رضا دست یابم که به هر چه شد رضا پیدا کنم / بسیاری اوقات شده برای یک کار خیری که بکنیم یا نکنیم و یا یک کار بدی که بکنیم یا نکنیم، در درون خودمان دعواست یعنی قشون الهی می‌خواهند شما را به سمت خودشان بکشاند و قشون شیطانی هم به سمت خودشان / بیندیشیم که آنچه خداوند آفریده، ضد آن را هم داده و هر

دو در وجود انسان است. .... ۱۹

در مورد عمل و عکس‌العمل / عرفان یعنی تخلّق به اخلاق الله یعنی همین که انسان بر خودش مسلط باشد. حالا گاهی همان نیت الهی را انجام می‌دهد بدون اینکه بفهمد / خداوند بر ما بشر تسلط بر خود را داده که این واکنش‌ها، عکس‌العمل‌ها را از راه صحیح هدایت کنیم / در دوران جدید حکومت‌ها باید به قدرت ملت خودشان افتخار کنند و

بنابراین سعی می‌کنند که همه‌ی مفاخر را به خودشان نسبت بدهند؛ راجع به مولوی و ابوعلی سینا در همین مورد... ۲۲

خیلی از بزرگان عرفا از شیطان درس گرفتند و شیطان موجب تکاملشان شد / همیشه خداوند توسط نماینده‌اش توصیه می‌کرد که نترسید؛ لَّاخَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَلَا تَحْزَنُونَ، هیچ ترسی نداشته باشید، هیچ حزن و نگرانی و ناراحتی هم نداشته باشید / هیچوقت در زندگی، ما که جرأت اینکه بگوییم مؤمن هستیم، نداریم، أَحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ گو اینکه من از مؤمنین نیستم ولی آنها را دوست دارم / در جواب نامه‌ای که رسیده؛ شما از خودتان حق دارید بگویید ولی از شوهرتان به شما چه؟ البتّه امیدوارم آنقدر شما با هم خوب باشید، وحدت داشته باشید که هر کدام از طرف دیگری حرف بزند. داستان‌هایی در همین مورد از

حضرت جعفر صادق علیه السلام ..... ۲۹

خداوند می‌خواهد مجموعه‌ی بشری و همچنین جامعه‌ی فقری را تربیت کند / خداوند هر چند وقت امتحانی می‌کند. هم امتحان می‌کند و هم یک قدم جلو می‌برد / در مورد مسأله‌ی وحدت و همدلی / وقتی همدلی آمد، چیزهای دیگر را فراموش نکنیم. همدلی با نظم و ترتیب و رعایت تمام

جوانب اسلامی باشد / در همدلی مواظب باشید و هیچوقت

شَقِّ عَصای مؤمنین نکنید. .... ۳۴

ما در دوستی مثل آب روانیم ولی در دشمنی سنگ خارا /  
خلاف‌ها و کارهای ضدّ مصلحتی که در این جریانات اخیر  
انجام دادند، توهین به همه‌ی مقامات و نظام تلقّی  
می‌شود. قاعدتاً اگر عمدی باشد حتّی باید محاکمه شوند و  
اگر نه ان شاء الله عمدی نباشد، توبه کنند. این امر قدری هم

بر عهده‌ی مراجعی است که افکار مردم را هدایت می‌کنند. .... ۴۱

اطلاعات غلطی که در مورد درویشی به افراد داده می‌شود.  
همه‌ی اشخاص و مراجعی که باید به مردم علم بدهند ولی  
به جای علم، جهل می‌دهند / اسلام واقعی از بین نمی‌رود،

اسلام واقعی که آن هم به دست ماست. .... ۴۴

در این جریانات خانواده‌های محترم زندانیان بودند، اسراء  
باید گفت؛ کسانی که به خاطر همفکری با ما اسیر بودند.  
اینها را به خاطر اعتقادشان زندانی کردند / با خدا باش و  
پادشاهی کن. تا وقتی با خدا هستی و به یاد خدا هستی،  
هیچ سرتان خم نخواهد شد / در این جریانات سهم

خانم‌ها، بانوان از مردها بیشتر بود. .... ۵۲

..... ۵۴ **فهرست جزوات قبل**

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

در مورد نعماتی که خداوند به ما داده، محتاج به هیچ شعر و نوشته و حتی آیات قرآنی نیستیم. خودمان اگر فکر کنیم، خیلی از آنها را درک می‌کنیم. شعری هست که حالا من شعر آن یادم رفته ولی دقیقاً می‌گویند نعمات الهی یا اسماء صفات الهی آنقدر زیاد است که اگر تمام درخت‌های عالم، قلم بشوند که بنویسیم، تمام دریاها هم جوهر یا مرکب بشوند (هفت دریایی که مشهور است هفت یا بیشتر)، تمام نمی‌شود. یک شعر دیگری هست (این یک خرده معنا و پیاز داغش را به قولی بیشتر کرده) می‌گویند که این هفت دریا که اگر جلویت باشند تو دفتر نعمات الهی را بخواهی ورق بزنی و ببینی، آنقدری که سرانگشت را تر کنی و بشماری، هفت دریا تمام می‌شود و آن تمام نمی‌شود. حالا اینها در واقع یعنی باز هم همین اشعار، همین خصوصیات برای خدا یک حدّی می‌گذارد یعنی می‌گویند این را باید لب انگشت را تر کنی بشماری وقتی که آب خشک شد دیگر قاعدتاً تمام شده، این حدّ است و حال آنکه خداوند بدون حدّ است. نوع انسان چون خودش محدود است در حدود مختلف، این حدّ را نمی‌تواند تصوّر کند برای اینکه خود انسان محدود است وقتی که فقط زنده است، حس می‌کند چیزی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۲۶. ش.

می‌فهمد. اگر بمیرد، مرده دیگر از نظر ما حسی ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم چیست؟ خود او اگر حرفی بزند، بتواند بنویسد، شاید بتواند بگوید چه خبر است؟ چه هست؟ ولی ما نمی‌بینیم، می‌بینیم هیچ حرکتی نیست. فقط این قسمتش یادم است که می‌گوید: «تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری».

الان هم دو خط موازی از همین چیزهاست. علوم ریاضی باید همه جا حد تعیین کند. علوم ریاضی با مسائلی که بدون حد است، نمی‌تواند تا کند. ما می‌گوییم دو خط موازی. این موازی یعنی چه؟ آنوقت تعریف می‌کردند دو خط موازی هرگز به هم نمی‌رسند مگر در روز قیامت. در ریاضیات می‌گوید در بی‌نهایت و یا به اصطلاح ما می‌گوییم در روز قیامت. برای اینکه شما فرض کنید وقتی ما می‌گوییم «خیلی زیاد»، یک وقتی می‌گفتند هزار زیاد است ولی هر چه زیاد بگوییم، هر چه شد می‌تواند یکی بگذارد روی آن. پس باز هم آن هزار، حد نیست دیگر.

به این طریق شاید بشود تصور کرد که خداوند حد ندارد یعنی اگر خداوند را در نقطه‌ای حساب کنید، اگر یکی که مدرسه رفته، از شما پرسید: خداوند کجاست؟ بگویید همانجایی که دو خط موازی به هم می‌خورد. یک چیزهایی است که خداوند امکانش را برای درک ما نیافریده، گاهی به ندرت خودش هم اشاره



کرده است، می فرماید: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي<sup>۱</sup>، روح امر الهی است، یک کاری است امر می کند. وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا، دانش روح به شما ندادیم مگر یک مقدار کمی. به بشر می گوید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا، هیچ اطلاعاتی در این زمینه ندارد.

به قول ابن سینا که گاهی شعر می گفته، می گوید که علم ما آسمان را هم شکافت، خورشید را هم شکافت، (علم خودش را می گوید) بعد منتها می گوید با همه ی اینها اما به دلِ ذره ای راه نیافت. در یک ذره ی اتم ما راه به مغزش، واقعیتش، پیدا نکردیم. برای اینکه ما هر چیزی را بخواهیم بفهمیم، اول با چیزهای محسوس، با این پنج تا حواس باید درک کنیم. یک چیزی را ببینیم و بعد قضاوت کنیم، خیلی جالب است و خیلی استثنایی است یا یک موسیقی را بشنویم بگوییم خیلی بد است یا خیلی خوب است و امثال اینها یعنی هر چیزی را بخواهیم قضاوت کنیم و بفهمیم باید در این پنج حواس دربیاید (حواسِ خمسَه می گفتند البته حالا بیشتر هم اضافه کردند ولی مشهور است می گویند حواسِ خمسَه) چیزهایی که به این حواس درنیاید ما نمی فهمیم. خود درد، می گویند دستم درد می کند، پایم درد می کند، خود درد

چیست؟ البته خود درد ناشی از ناهماهنگی اعضا است ولی خود آن ناهماهنگی نیست برای اینکه اگر در مورد یک کسی درد شدید بود و از بین رفت، بعد از او هر کار کنند دیگر درد را حس نمی‌کند. آن ناهماهنگی را هم مرتفع کنند، باز هم فرق نمی‌کند اما تا زنده است آن ناهماهنگی را مرتفع کنند خوب می‌شود اما بعد از مرگ نه. پس درد، آن ناهماهنگی نیست آن ناهماهنگی موجب این می‌شود که درد ایجاد بشود. خلاصه هر مسأله‌ای که از این حواش ما خارج است، ما نمی‌شنویم.

مهمترین مسأله‌ای که از این حواش ما خارج است و همیشه فکر ما را به خودش مشغول می‌کند، مسأله‌ی خداوند است و تمام مسأله‌ی که مربوط به او هست. جبر و اختیار هیچکدامش برای ما قطعی نیست، ما می‌گوییم: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ، بعد هم هر یک از این مسأله‌ها است که ما را اداره می‌کند. در این بازی‌های سیاه‌بازی و اینها آن عروسک‌ها را که شما می‌بینید یک داستانی یاد می‌گیرید ولی نمی‌دانید این چطوری می‌گردد. حالا شما می‌دانید البته نگاه می‌کنید ولی یکی که تا حالا ندیده همانطوری که شما نگاه می‌کنید او هم نگاه می‌کند، فرق نمی‌کند منتها شما می‌دانید این چیست ولی او نمی‌داند. به همین

حساب هم به تمام وقایع زندگی نگاه کنید، همه‌ی گردش‌های زندگی که شما را به جاهای دیگر می‌گرداند. شاید بعضی‌ها این حرکات را بدانید ولی واقعیت این است که این از دید انسان‌ها (از این دید) خارج است.

آیات زیادی هم در این زمینه‌ها هست که اگر آیات قرآن را که می‌خوانید با دقت بخوانید، با توجه به معنای آن بخوانید، می‌بینید تمام اینها را به حساب آورده. تمام اینها از وقایع و گرفتاری‌هایی که در هر شخصی هست، هر کسی دارد مثال زده و برای تکامل فکر انسان نتیجه گرفته است. خداوند تکامل می‌خواهد منتها آنقدر به شما تکامل می‌دهد که دیگر یک جایی می‌ایستید، پشت پرده می‌ایستید ولی آنقدر هست که می‌دانید آن طرف پرده خبرهایی هست، چه خبرهایی؟ نمی‌دانید. آنوقت اینهایی که گوش دقیق دارند، گوش می‌دهند، خبرهای آنجا را می‌شنوند. به شما هم خبر می‌دهند ولی خودتان نمی‌شنوید، خودتان فقط می‌دانید که شما را تا اینجا آوردند، گفتند آقا! از اینجا به بعد راه ندارید، همین جا بایست. می‌گوید: «آن را که خبر شد خبری باز نیامد». آنوقتی به شما راه می‌دهند که بروید آن طرف ببینید چه خبر است که دیگر نمی‌توانید برگردید و قطعاً در چنین وضعی اگر یک روزگاری اینطوری شد می‌گویید: ای وای! کاشکی

من اگر روز اول می‌دانستم، آنچه که حالا می‌دانم خیلی فواید می‌بردم. بله، این هست. منتها به شما می‌گویند، این چیزهای حالا مثل این آنبات‌ها یا نقل‌هایی است که یکی یک دانه به شما می‌دهند، می‌گویند گوشه‌ی دهان‌تان باشد، مشغول بشوید که نفهمید چه خبر است. خیلی اعتنا نکنید، دور نیندازید، آنبات گوشه‌ی دهان‌تان باشد ولی فکر کنید این غذای‌تان نیست. مهمانی می‌روید جایی می‌روید خیلی تشریفاتی از یک چیزی می‌آورند یک تگه در دهان‌تان می‌گذارید ولی این غذای‌تان نیست، صبر کنید. منتها به شما می‌گویند زیاد هله هوله نخورید برای اینکه وقتی که غذاهای رنگی و لذیذ می‌آورند، از آنها خیلی استفاده کنید ولی این هم باید باشد. برای تمرین خوردن و برای به‌اصطلاح مشغول بودن شما این را مقرر کردیم. حالا وضع دنیا هم همینطور است. همان شعر ابوعلی سینا می‌گوید که اینقدر فکر من، ذهن من جلو رفت که مویی شکافت، مویی را تشریح کرد ولی با همه‌ی اینها به کمال ذره‌ای راه نیافت.

هر فکری را اگر زیاد فکر کردید این خطر هم دارد که به‌صورت وسواس درمی‌آید، به‌صورت وسواس سعی کنید درنیاید یعنی هر چه فهمیدید همین قدر بگویید درست است و این زندگی هم که الان برای ما گذاشتند، زندگی دنیا و غذا و خوراک و مقامات

و مبارزات سیاسی و... اینها همه این طرف پرده است و برای اینکه مشغول باشید. ببینند، از آن بالا نگاه کند آن کسی که برای شما می‌خواهد غذا درست کند، ببیند چه درست کند؟ چه غذایی با این کارهای شما مناسب است؟ مواظب کارهای تان باشید برای اینکه غذای بعدی تان همان است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

خداوند خالق همه است؛ خالق همه‌ی خُلق‌ها و خُلق‌ها است. تمام وجود ظاهری که ما می‌بینیم، همین من، شما، او، ایشان و همین‌طور سایر مخلوقات در اختیارش هستند، مال او هستند. خواست محبت می‌کند، سر و صورتی می‌دهد و خواست، می‌اندازد دور ولی بندگان حق ندارند، بنده‌ی دیگری را بدون دلیل سلب کنند، طرد کنند؛ جز وقتی که خودِ خداوند اجازه داده و بلکه دستور داده بنابراین اختیاری که دارند. مع‌ذک در قرآن به صورت لعن و ناسزا فقط در مورد ابی‌لهب و زنش فرموده است. دیگر ببینید چقدر دل پیغمبر را اینها به درد آوردند که خداوند جوابشان را داد. یک مرتبه این زن سنگ برداشت که بیاورد به قصد کشتن، به سر پیغمبر بزند. گفتند که ایشان در مجلس نشسته است. آمد در مجلسی که پیغمبر بودند، صحابه هم بودند. خواست سنگ را بزند، نگاه کرد، هیچکس را ندید، برگشت. خداوند وقتی بخواهد از چشم بد، چشمی که به قصد قتل و نابودی نگاه می‌کند، دیدار او را قطع می‌کند بنابراین اگر همیشه ما کارمان را به خدا واگذار کنیم او نگاه‌دار ما خواهد بود ولی به شرط اینکه همیشه در زندگی هم خدا را ببینیم. خود خدا دیدنی نیست،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۲۷/۶/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

باید آثار رحمتش را ببینیم.

در بسیاری جاهای قرآن درباره‌ی رحمت خداوند آیه دارد: **فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ**<sup>۱</sup>، به آثار رحمتش نگاه کن. بنابراین ما هم باید همه‌ی بندگان خدا را تا لعنشان را ندانستیم، دوست بداریم. شاید همین یکی از استدلال‌های کسانی باشد که به شیطان هم علاقه‌مندند ولی این قسمت را یادشان رفته که خداوندی که بندگان را منع کرده است از اینکه یکدیگر را لعن کنند، در این مورد، لعن خدا را بر شیطان اعلام کرده و به انسان هم گفته است که نگاه کن! بشناس! این شیطان است، دشمن تو است. این یک مورد را به همین دلیلی که خداوند لعن و دشمنی را در بین بشر نمی‌پسندد، صریحاً فرموده است. اما شاید عده‌ای از دانشمندان، از محققین، حتّی از عرفا، آن دوران شیطانی را که در آن اوّل از مقربین بود، در نظر می‌گیرند و ظاهراً ارادت به او دارند، بعد دوران بعدی را یادشان می‌رود. در مورد بعدی می‌گویند ما چنان محو دوستی خداوند هستیم که آن دوستی اوّلیه ما را گرفته است. البته این صورت ظاهری یک استدلال است. منظور اینکه همین مدل زندگی مان باید باشد. ما به همه‌ی این دوستان، اینهایی که دوست هستند، می‌گوییم: ما با شما دوستیم، شما هم اگر

می‌خواهید با ما دوست باشید و اگر می‌خواهید دوستِ خداوند باشید، با دوست داشتن ما که بنده‌ی خاصّ خدا هستیم، دوست خداوند هم باشید، باید دشمنی را ترک کنید.

از خدا می‌خواهیم: خدایا! اگر این دشمنان قابل اصلاحند، اصلاحشان کن، بندگان تو هستند و اگر قابل اصلاح نیستند، نمی‌دانم چه کارشان کن ولی ما بینیم که چه کارشان می‌کنی. ان شاءالله خداوند به ما طاقت دیدن مقدرات خودش را که شکل داده، بدهد. ما را قادر به دیدن آنها بکند. در قرآن هم در جایی، فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ فَرْمُودَهِ است، در جاهای دیگر هم درباره‌ی عاقبت مجرمین فرموده: فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ<sup>۱</sup>، ببینید در سابق با اینها چه کار کردیم؟ ان شاءالله خداوند با ما آن کند که با بندگان خاصّش می‌کند.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

یکی نامه نوشته که هر چه می‌کنم نمی‌توانم به مقام رضا دست یابم که به هر چه شد رضا داشته باشم و به همین جهت هم خیلی ناراحت هستم. مقام رضا که می‌گوییم، آن مقامات آخری (یعنی بعد از مدّت‌ها کوشش در راه خدا) ممکن است برای کسی حاصل بشود ولی رضا به هر درجه‌ای ما که مبتدی هم هستیم، می‌توانیم داشته باشیم. این معنی که فکر کنیم هر چه خدا آفریده، ضدّ آن را هم آفریده. فرشته را آفریده بعد برای اینکه این قاعده درست بشود، یکی از همان فرشتگان تبدیل به شیطان شد، برای اینکه شیطان هم اوّل، فرشته‌ای بود در صف فرشتگان. بعد از آن لحظه‌ای که از فرمان خدا سرپیچید، از آن لحظه شیطان شد ولی منظور به این طریق می‌شود گفت از اوّلی که انسان خلقت پیدا کرد، شیطان هم خلقت پیدا کرد (یک شیطانی). ما البتّه چون همه چیز را از خداوند می‌دانیم حتّی خلقت شیطان هم کار خود خداوند است حالا بعضی نویسندگان و بعضی شاید از روحانیان یهودی یا اینها و یا در کتابی هم که میلتون به انگلیسی نوشته و ترجمه به فارسی هم شده، آمده که شیطان رجزخوانی در مورد خداوند می‌کند. بعد از آنکه خداوند به همه گفت که به بشر سجده

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۲۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

کنید، شیطان گفت من که از آتش آفریده شدم مقدّم بر او هستم، من به او سجده نمی‌کنم او باید به من سجده کند. همین تمرد از فرمان خدا او را طرد کرد، او هم به خیال خودش جبهه گرفت، به جمع‌آوری قشون پرداخت. حالا ما برای اینکه مسأله برای مان روشن‌تر بشود، می‌توانیم همین صحنه را در درون خودمان ببینیم. بسیاری اوقات شده است که برای یک کار خیری که بکنیم یا نکنیم و یا یک کار بدی که بکنیم یا نکنیم، در درون خودمان جنگ و دعواست یعنی قشون الهی می‌خواهند شما را به سمت خودشان بکشانند، شیطان و قشون شیطانی هم می‌خواهند به سمت خودشان بکشانند. در این صورت تا این جنگ در داخله‌ی ما، در هر موضوعی برقرار است، ما آرامش پیدا نمی‌کنیم. وقتی آرامش پیدا می‌کنیم که یکسره از اوّل، در ذهن مان، بر خودمان بگوییم ما جزء قشون خدایی هستیم، هر جا خدا می‌خواهد این کار را درست می‌کند و یا فکر کنیم، این نوع جریانی که هست و ما را مجبور می‌کند این جریان برای ما مضرّ و خطرناک است، اما نمی‌توانیم آن را طرد کنیم.

در این اندیشه باشیم یعنی بیندیشیم که آنچه خداوند آفریده، ضدّ آن را هم داده و هر دو در وجود انسان هست. بنابراین میل به صلاح در وجود همه هست میل به عدم صلاح هم

همینطور. ما باید سعی کنیم که میل به صلاح را در خودمان تقویت کنیم، از کارهای خیر ولو کار خیر جزئی که به نظرمان می‌رسد فقط به خاطر خداوند انجام بدهیم، به بزرگی و کوچکی آن کار نداشته باشیم. از خداوند بخواهیم که خدایا! ما این امر را به خاطر تو انجام دادیم تا به تدریج جنبه‌ی قشون الهی را در بدن خودمان تقویت کنیم. به تدریج باید این تصمیم را بگیریم و در این راه بکوشیم تا حاصل بشود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

واکنش یا اصطلاح علمی عکس‌العمل، یک قاعده‌ای است که خداوند مثل اینکه در طبیعت برای همه جا، خاطره گذاشته. وقتی می‌بینید پرنده‌ای روی شاخه‌ای نشسته، آرام است. هم پرنده آرام است، هم شاخه. این که از شاخه بلند شد، حرکت کرد، شاخه سر جایش نمی‌ایستد، شاخه پایین‌تر می‌آید، به عکس همان حرکت او. در جوامع هم چنین قاعده‌ای هست. واکنش یا عکس‌العمل در خود جامعه هم دیده می‌شود.

در خود جوامع حتی در دوره‌های اخیر روی ترقیاتی که بشر از لحاظ فکری پیدا کرده، فکرش جلو رفته یعنی از آن روزگاری که خدایی را نمی‌شناخت ولی بعد آمدیم، «خدایان» گفت. از آن روزگار بگیریم تا روزگاری که اسلام ظهور کرد (که اینها از لحاظ جامعه‌شناسی آثار مهمی دارد) تا امروز خیلی فکر بشر تفاوت کرده است. آن بشری که به خدایان معتقد بود، تا بشری که به خدای واحد معتقد است یا حتی بشری که اصلاً هیچ خدایی نمی‌شناسد، به قول خودش طبیعت، همان اسمی که ما «خدا» می‌گوییم، اسمش را عوض کرده، برای خودش «طبیعت» گفته، خیلی تفاوت هست ولی یک قاعده را در همین نگاه می‌کنیم هست:

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۲۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

عمل، عکس‌العمل.

در دوران عمر خودمان من شاید از زمره‌ی مُسن‌ترها، پیرمردهای قوم باشم، به خاطر دارم خیلی تفاوت‌هاست. به خصوص در هر عمل تندی عکس‌العمل حتماً تند درمی‌آید. رفتار رضاشاه و عکس‌العملی را که بعد ایجاد شد، دیدیم. همیشه باید آن عکس‌العمل را رجال یک مملکت یا حتی پدر یک خانواده، برای تربیت بچه‌هایش در نظر بگیرد. علی عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: فرزندانان را برای فردا تربیت کنید، اشاره به همین نکته است که امروز، عمل عوض می‌شود. حتی این عکس‌العمل ممکن است در جهت کفر هم باشد، به نفع کفر هم باشد. حالا ما همین قواعد را، همین مسأله را در دوران عمر کوتاه خودمان می‌بینیم. خودمان نه تنها این را می‌بینیم بلکه خودمان هم مهره‌ی این بازی هستیم یعنی خودمان ببینیم چه فرق کرده؟ اصلاً عرفان و تصوّف را نمی‌شناختند، از بس فشار و اختناق زیاد بود چون عرفان واقعی یعنی اسلام واقعی (که ما مدعی‌اش هستیم و ان‌شاءالله با اعمال صحیح نشان بدهیم که همین‌طور است، ما علمدارش هستیم) آنوقت این چیزها عکس‌العمل این است که به هیچ چیزی اعتقاد نداشتند و کتاب‌ها که می‌نوشتند و تبلیغ می‌کردند همین تبدیل به این شده است که مثلاً یک عکس‌العمل یک پرنده‌ای را می‌گویند اگر از

این طرف برود به آن طرف، اوّل وقت میمنت دارد یا نه؟ خیلی از این حرف‌های اینطوری دارند. منتها همانطوری که خودِ خداوند نه تنها قوانینی که به ما ارائه کرده، خودش هم انجام می‌دهد بلکه خودش خالقِ قانون است. بنابراین می‌خواهد بشر را هم که خلیفه‌ی خود در روی زمین قرار داده او هم همین قدرت را داشته باشد. عرفان یعنی تخلّق به اخلاق الله یعنی همین که انسان بر خودش مسلّط باشد. حالا گاهی نمی‌فهمد ولی همان نیّت الهی را انجام می‌دهد بدون اینکه بفهمد.

داستان گاندی را بارها صحبت شده، گفته‌ام. بعد از آن قضیه‌ی مالیاتِ نمک که انگلستان را از پا درآورد در مقابل گاندی، بعد که فرماندار انگلیسی‌شان عوض شد، فرماندار جدید آمد، اوّل می‌خواست بشناسد که این گاندی کیست. گفت: گاندی را بیاورید. به گاندی گفتند، البتّه گاندی گفت: لباس من همین است و نه اینکه کت و شلوار شما را بپوشم و به لباسِ مخصوص و اینها، کاری ندارم. بالاخره با همان لباس او را نزد فرماندار آوردند که ظاهراً تفاوت بین یک هندی ساده و فرمانداری که انگلیس تعیین کرده، خیلی است ولی آمد نشست. بعد که این فرماندار پرسید: گاندی تو هستی؟ گفت: بله، من گاندی هستم. گفت: تو می‌خواهی بر انگلستان مسلّط بشوی؟ گاندی گفت: نه! من

می‌خواهم بر خودم مسلط بشوم ولی اگر در این کار کاملاً موفق بشوم، انگلستان که سهل است، بر همه‌ی دنیا مسلط می‌شوم و می‌بینیم.

یعنی تسلط بر خود. خداوند هم بر ما بشر، تسلط بر خود را داده که این واکنش‌ها، عکس‌العمل‌ها را از راه صحیح هدایت کنیم. مثل اینکه یک وقتی فرض کنید باران خیلی تندی می‌آید در اوّل‌های کویر، اگر هیچ کارش نکنند این باران می‌آید، سیل می‌شود که دیده‌ایم ولی اگر خداوند توفیق بدهد و هدایتش کنند، نمی‌گذارند این آب سیل فرار کند. آخر این آب سیل از همین آب است، نمی‌گذارند فرار کند. می‌آیند خط‌کشی می‌کنند، یک راه اینجا، یک راه آنجا، که این سیل از این مسیر برود.

در عکس‌العمل‌ها، واکنش‌ها هم به یاری خداوند یعنی خداوندی که فرموده است: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*<sup>۱</sup>، از همان خداوند بخواهیم که خدایا! ما را توفیق بده که در همه‌ی عکس‌العمل‌ها (عکس‌العمل که می‌آفرینی) ما لیاقتش را داشته باشیم و از مسیر خودش برویم. البته با عقل که می‌گوییم، عقل این نیست که عقل معاویه وار باشد یعنی عقلی که اینها را اداره می‌کرد ولی نه اداره‌ای که به نفع مردم باشد، اداره‌ای که به نفع

خودش و آقایی خودش باشد.

می‌بینیم که علی علیه السلام و شیعیان آن ایام هم، در یک قلمرو کوچکی بودند که همه پیغمبر و سایرین را می‌شناختند ولی بطور کلی اینها را بایکوت کرده بودند. هیچکس نمی‌دانست که علی چه می‌گوید؟ علی خلیفه، خلیفه‌ی مسلمین، وقتی ضربت خورد، خداوند به او توفیق شهادت داد، خبرش را به شام دادند. آنها علی را به‌عنوان رقیب معاویه، دشمن معاویه حساب می‌کردند. می‌گفتند: علی کشته شد. همه می‌گفتند: الحمدلله کشته شد! چرا؟ چون خیال معاویه راحت باشد. در کجا کشته شد؟ در محراب مسجد. مگر علی مسجد هم می‌رفت؟ گفتند: بله، علی رفت که نماز بخواند. عجب! پس علی نماز هم می‌خواند!

نسبت به چه کسی؟ نسبت به علی.

یا حسین علیه السلام را شهید کردند گفتند: حسین از دین جدش خارج شده. نمی‌توانستند که بگویند حسین کیست؟ یعنی نمی‌خواستند بگویند. کما اینکه آن کسی که هدیه‌ای آورده بود خدمت حضرت زینب علیه السلام، فرمودند: اینها بر ما حرام است. گفت: چرا؟ گفت: ما خاندان پیغمبریم، بر خاندان پیغمبر صدقه حرام است که او زد بر سرش، ای وای! ما نمی‌دانستیم.

این بایکوت است ولی نتیجه‌ی این بایکوت، لعن بانی آن



ایام، یزید شد که حتّی حضرت صالح علیشاه از یکی از آقایان مجتهدین اهل سنت نقل می‌کردند (چون رفت و آمد هم داشتند و حضرت صالح علیشاه و اصولاً ما درویش‌ها معتقد به این هستیم که با هم برادریم ولو اختلافی هست این برادری را باید حفظ کنیم و در برادری اعمال می‌کردیم نه اینکه بگوییم برادریم، بعد مشت بزیم به صورت هم، نه!) ایشان می‌فرمودند: سر صحبت لعن و اینها شد، این آقای مجتهد گفت: و اما خیلی‌ها می‌گویند، یزید بالاخره چون خلیفه بود، لعن کردنش جایز نیست، رهبر مسلمین بود. این آقا گفت که هر چه می‌خواهند بگویند ولی من نمی‌توانم بدون لعن از اسم یزید بگذرم. اگر خداوند گناهان را می‌بخشد، این گناه من را هم ان شاء الله خواهد بخشید.

در دوران جدید، مسائل سیاسی هم پیش آمده است که حکومت‌ها باید به قدرت ملّت خودشان افتخار کنند. بنابراین سعی می‌کنند هر کسی، همه‌ی مفاخر را به خودشان نسبت بدهند. مثلاً مولوی را می‌گویند: مولوی شاعر و عارف تُرک. مولوی اصلاً تُرکی نمی‌دانست. در آن شعر گفته بود که همینقدر از ترکی می‌دانم که به «آب» می‌گویند: «سو». می‌گویند که سازمان ملل برای ابوعلی سینا جشن گرفت و گفت که ابوعلی سینا فیلسوف تاجیک و امثال اینها.

به عکس، حالا در دولت‌ها، حکومت‌های امروزی، خیلی‌ها را اصلاً طرد می‌کنند به جای اینکه جذب کنند. همه‌ی مفاخر را حتی طرد کردند به خیال اینکه اینها را اگر طرد کنند دیگر خودشان می‌مانند و حال آنکه خودشان با یک لعنت می‌مانند. به هر جهت از کلمه‌ی حقی که ما می‌گوییم و به آن معتقدیم، نگران نباشید. اینکه فرموده‌اند: *الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ* را در نظر بگیرید. اسلام یعنی تسلیم به امر خداوند *يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ*، بالاست و علو پیدا می‌کند و هیچ چیزی بر آن مسلط نمی‌شود.

از هر مذهب الهی یک چیزی برای ما مانده، منتها ظاهرش مانده، ما ظاهرش را حفظ می‌کنیم، باطنش را رها کردیم. در زرتشتی که می‌گویند: چراغی را که حضرت زرتشت روشن کرد *الی الابد* باید روشن باشد. بله، چراغی را که، «هر آن کس پُف کند ریشش بسوزد».

ما می‌خواهیم که اصلاً ریشی که بخواهد پُف کند درنیاید ولی خودمان باید این قدرت روحی را داشته باشیم، هم فرداً، هم اجتماعی. ان شاء الله خدا این توفیق را به ما بدهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

خیلی از بزرگانِ عرفا از شیطان درس گرفتند و شیطان موجب تکاملشان شد. این است که همیشه هم خداوند توسط این نماینده‌اش توصیه می‌کرد که نترسید، لاخَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَلَا تَحْزَنُونَ، هیچ ترسی نداشته باشید، هیچ حزنی هم نداشته باشید یعنی نگران و ناراحت هم نباشید. خداوند به اینها توصیه می‌کرد حتی گاهی یادآوری هم می‌کرد بعد از آنکه پیغمبر همه‌ی جاها را فتح کرد، مگه را هم فتح کرد، به صورت ظاهر مثل امپراطور وقت تلقی می‌شد، آمد به مگه که مگه را فتح کند. در مگه هوازن یک قبیله‌ای بود که خیلی سرکشی می‌کردند، پیغمبر بنا به امر الهی دستور داد به آنها حمله کنند. قشونی دوازده هزار نفر از مسلمین فراهم کردند، بعد خیلی از این مسلمین دیدند که تا آن تاریخ به چشمشان نیامده بود که دوازده هزار نفر قشونی داشته باشند، این خیلی برایشان کبرآمیز بود. گفتند دیگر یقیناً ما، در این جنگ پیروز می‌شویم، هوازن را خاک می‌کنیم. رفتند در وسط جنگ چه شد که قشون اسلام شکست خورد برگشت. همین دوازده هزار نفر از دو هزار نفر که همه‌ی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۹/۶/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

قبیله‌ی آنها بودند، شکست خورد. داشتند فرار می‌کردند یک چند نفری از صحابه‌ی خیلی مورد اعتماد، مردم را برگرداندند گفتند برگردید خجالت بکشید. این دفعه برگشتند، با عده‌ی خیلی کمتری، همه فرار کرده بودند و این عده‌ی کمتر فتح کردند. خداوند می‌خواست بگوید که این شما نیستید که فتح می‌کنید، منم و من پشت سر شما هستم، هر جا بروید فتح کنید. در این مورد مسلمین تردید پیدا کردند، خداوند تردیدشان را نشان داد و گفت بیخود فکر نکنید که این جمعیت‌تان زیاد است و با همین جهت شکست می‌دهید. دو هزار نفر یک طرف، دوازده هزار قشون اسلامی یک طرف. اسلامی که تا حالا هرگز شکست نخورده بود، از اینها شکست خورد ولی نشان داد که نه، این اسلام نیست که شکست خورده. آنها‌ی غیر اسلام را زد کنار، اینها هستند. *الْإِسْلَامُ يَغْلِبُ وَلَا يُغْلَبُ عَلَيْهِ*، خداوند فرمود که اسلام بالا و بلند مرتبه است و هیچ چیزی از او بالاتر نیست. بنابراین هیچوقت در زندگی، ما که جرأت اینکه بگوییم مؤمن هستیم، نداریم. می‌گوید: *أَحَبُّ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا سَتْ مِنْهُمْ*، گو اینکه من از مؤمنین نیستم ولی آنها را دوست دارم *أَحَبُّ الْمُؤْمِنِينَ*. بنابراین شما خوف و حزنی که خداوند فرموده

است که مؤمنین ندارند را نداشته باشید که به خدا عرض کنیم: خدایا! خودت فرمودی، ما حالا آماده‌ایم که مؤمن حساب بشویم. نه خوفی داریم و نه حزنی داریم، ان شاء الله.

\*\*\*

در مورد نامه‌ای که رسیده است از خودتان حق دارید بگویید ولی از شوهرتان به شما چه؟ البتّه امیدوارم آنقدر شما با هم خوب باشید، وحدت داشته باشید که هر کدام از طرف دیگری حرف بزند.

یک عده‌ای آمدند خدمت حضرت جعفر صادق، حضرت جعفر صادق چون یک دورانی بودند که خلفای بنی‌امیه خیلی دیگر ضعیف شده بودند بنی‌عباس هنوز روی کار نیامده بودند، این وسط یک خرده مردم راحت بودند. حضرت منزلشان بودند هر روز صبح و عصر می‌نشستند، جمعیت زیادی می‌آمدند. یک مرتبه در مجلس نشسته بودند عده‌ای از خراسان می‌آمدند، همه می‌شنیدند که حضرت صادق (البتّه نَسَب را درست نمی‌دانستند ولی می‌دانستند این فرزند رسول الله است) درس می‌دهد می‌آمدند درس را گوش می‌دادند. یک بار یک عده‌ای آمدند حضرت فرمودند: شما کی هستید؟ گفتند: ما از خوارزم (آن طرف دنیا، آخر مدینه کجا که حضرت هستند؟! با این فاصله!) آمدیم از شیعیان

شما هستیم. فرمودند: شیعه‌ی من هستید؟ عرض کردند: بله، فرمودند: شیعیان من اگر می‌خواهند بروند نان بخرند دست می‌کنند در جیب پول در بیاورند، دستشان برود در جیب رفیقشان از آنجا پول بردارند بدهند، حرفی نیست (یعنی اینقدر جیب‌ها یکی است) شما اینطور هستید؟ گفتند: نه! فرمودند: پس بروید تکمیل بشوید، بیایید. یک بار دیگر همینطور یکی آمد از همین طرف خراسان (البته من را ببخشید چون خودم خراسانی هستم، خراسان بر زبانم جاری می‌شود، دیگر حالا نمی‌دانم کجایی بودند؟ همه اهل همین کوه‌ی زمین بودند) حضرت مشغول درس و صحبت بودند، سلام کرد. همین حرف را گفت. حضرت فرمود: از شیعیان ما هستی؟ گفت: بله. گفتند: برو در آن تنور بنشین. تنوری بود این آمد نگاه کرد، دید تنور، آتش دارد یک لحظه شاید دچار تردید شد ولی بعد گفت: نه! دیگری آمد، حضرت فرمودند: برو در تنور، بعد رفت داخل تنور. آن داستان حضرت ابراهیم زنده شد که آتش‌ها را تبدیل به گلستان کرد. شیعیان اینطور وحدت داشتند، الحمدلله ما درویش‌ها هم کمی اینطوری هستیم. این را بدانیم همه‌مان الحمدلله کم، زیاد هستیم ولی گاهی در غیر درویش‌ها هم که هنوز توفیق درویشی پیدا نکرده‌اند یک حالاتی از این قبیل دیده می‌شود. به هر جهت

خیلی ممنون از همه ی شما. از شما که از خودتان و شوهرتان مایه رفتید. ببخشید این جای تشکر را نمی‌گیرد من تشکر دارم ولی این هم یادآوری آن است. ببخشید هم که به شما می‌گویم یعنی به همه می‌گویم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

راهرو عرفانی، هم به مناطق گرم می‌رسد و هم به مناطق سرد. حالت جذبه و محبت و عشق و اینها همه هست، زحمت‌کشی و داد و بیداد و این چیزها هم هست. برای اینکه وقتی از این گرما خلاص شدید یک شربت آب خنکی می‌خورید و اینها حالات به اصطلاح جذبه و سلوکی است که او دارد.

زندگی خیلی از عرفا را ما خودمان دیدیم یا می‌خوانیم ولی خیلی‌ها هم حالاتی دارند که ما نمی‌دانیم، به مناسبتی گفته‌اند. مثلاً داستان شیخ نجم‌الدین کبری. شیخ نجم‌الدین کبری از عرفایی بود که سلاسل مختلفی از او جاری شد و مورد توجه همه‌ی عرفای زمان بود. شیخ نجم‌الدین در خانه‌اش نشسته بود و به هیچکسی کاری نداشت، البته همه با او کار داشتند ولی ظاهراً اوایل آرامش داشت، تا جریاناتی در بین نزدیکترین مریدانش و حتی جانشینش پیش آمد و یک هیجاناتی پیدا شد که شیخ مجدالدین بغدادی، خلیفه‌اش را، کشتند. البته در مقابل آن آرامش این چیز خیلی سنگینی بود. کما اینکه آن امیر، آن شاهی که این خطا را کرده بود، خودش فهمید، بعد از مدتی پیش شیخ نجم‌الدین آمد. به قولی یک شمشیری از گردن آویزان و کیسه‌ی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۳۰. ش.



پولی آورد. پول هم آنوقت‌ها اینطوری نبود که مثل یک کیسه بگذارید در جیب‌تان. یک گونیِ سگه‌ی طلا بود. به شیخ گفت: من خطایی کردم ولی حالا اگر دیه می‌گیری، این دیه، حاضر است. اگر هم حاضر نیستی در مقابل خون او دیه بگیری، من را قصاص کن، این هم شمشیر. شیخ نجم‌الدین فرمود: دیه که نمی‌گیرم، برای اینکه جان انسان خیلی زیاد می‌ارزد، آن هم چنین انسانی و اما قصاص. قصاصِ خون او، خون من و تو، تنها نیست بلکه خون همه‌ی این شهر و مملکت است که بعد دیدیم فتنه‌ی مغول آمد و چه شد. شیخ نجم‌الدین خودش گفته بود قصاصِ خونش، خون‌هایی است که ریخته می‌شود و دیدیم که خون‌هایی ریخت ولی پیرمرد، شیخ نجم‌الدین که نمی‌توانست اسلحه بردارد. در جلو پنجره‌ی اتاقش نشسته بود و کوچه را می‌دید که قشونِ سربازانِ مغول می‌آیند، می‌روند و آدم می‌کشند. فرمود که جهاد است، جهاد بر من هم واجب است. پاره آجر برمی‌داشت می‌زد. ظاهراً برای سرِ آنها، یک پاره آجر چیزی نبود. یکی از سربازانی که خداوند نفهمی را بر او مستولی کرد، نفهمید، آمد و شیخ را به شهادت رساند.

منظور اینکه، این شیخ مقاماتی داشت، حالات مختلف زندگی دنیایی را دیده بود، تجربه کرده بود. در همه‌ی آنها به حدِّ اعلا رسیده بود. همینطور خداوند می‌خواهد که مجموعه‌ی بشری

و همچنین جامعه‌ی فقری را تربیت کند. همه‌ی این حالات را ببینند ولی این حالات و این وضعیّات که پیش می‌آید، هم یکی قدم سلوک است و هم تربیت شخص است. ضمناً امتحانی هم می‌کند. مثل اینکه در هر مرحله کلاس مدرسه که ما دیدیم، آخر هر سال یک امتحانی می‌کردند، ببینند این درس را خوب یاد گرفته‌ایم یا نه. خداوند هم همینطور، هر چند وقت یک امتحانی می‌کند. هم امتحان می‌کند و هم یک قدم به جلو می‌برد.

حالا چیزی که از آن ضروریّاتی که ما داشتیم و باید داشته باشیم کم شده بود، مسأله‌ی وحدت و همدلی است. برای اینکه به احساس همدلی نیازی نبود. تاجر تجارت می‌کرد، هیچ مانعی نداشت، مشخص بود. زارع زراعت می‌کرد، ما خودمان هم دیده‌ایم. دری به تخته خورد و یک‌طور دیگر شد یعنی در باغ سبزی نشان دادند به آنهایی که طور دیگر می‌خواهند بشوند. در این حالت دیگر موردی برای همدلی پیدا نمی‌شد یعنی چه همدلی؟ در آن ایّام راحتی، یک تاجر و یک زارع همدلی ندارند، همدلی چهره برافروخت، نشان داد که باید همدلی داشته باشیم. همدلی نداشتیم ولی به مناسبت‌هایی ظاهر شد.

همدلی هم در درجه‌ی اوّل از مزار سلطانی بیدخت دیده شد که یک عده‌ای نفهم می‌خواستند آنجا را خراب کنند ولی من هم

یادم بود که سفری رفته بودیم کرمان، ماهان، مقبره‌ی حضرت شاه نعمت‌الله را زیارت می‌کردیم. یک چند روزی که بودیم آنجا هر روز که ما می‌رفتیم می‌دیدیم، صبح زود قبل از ما شخصی آنجا نشسته، مثل اینکه دست نداشت. بعد به مناسبتی به ما گفتند این آقای که می‌بینید دست ندارد، مهندسی است که آمده بود اینجا را خراب کند. بمب در دستش گذاشته بود آمده بود که اینجا بیندازد. اشتباهی، تصادفاً بمب را وقتی منفجر کرد که خودش هم بوده، دستهایش از بین رفت. این را من که یادم می‌آمد و بزرگانی را که حالا در آنجا دفن هستند، دیده بودم و شنیده بودم، مطمئن بودم هیچ کار نمی‌شود ولی به صورت ظاهر اسلحه‌ها دستشان بود، در بیدخت می‌خواستند کاری کنند، زن‌های بیدخت شب‌ها می‌رفتند در حرم می‌خواستند. حتی یک زنی آمده بود جلوی یکی از این جوان‌ها (اما این جوان‌ها بسیار خالص هستند و نفهم. این جوانی هم که من می‌گویم از آن قبیل جوان‌هاست، خالص و نفهم.) او می‌خواست شلیک کند، این خانم جلوی او آمده بود و اسلحه‌اش را گرفته بود، اسلحه‌اش را به پایش زده بود و دو تگّه کرده بود. یکی دیگر همینطور، اسلحه را از او گرفته بود برده بود. آنها هم به احترام آن زن هیچ کاری نکردند که بعد آقایان متوجّه شدند که این اسلحه‌ی مأمور دولت است، حالا او کار غلط انجام می‌دهد

ولی به هرجهت مأمور دولت است. آن اسلحه را آورده بودند و به او داده بودند. بعد شنیدم، مرحوم مولوی که پدر این عبدالحمید مولوی در زاهدان است برای آقایان، برادران اهل سنتِ ما، سخنرانی می‌کرده، گفته بود: بروید مردانگی را از زن‌های بیدختی یاد بگیرید.

این شروع همدلی بود، فهمیدیم که یادمان رفته بود، حالا یادمان آمد که همدلی مهم‌ترین چیز است. تکیه‌مان افتاد روی همدلی. ما از همدلی خیلی خیرها دیدیم ولی باز هم باید متوجّه باشیم. مثل خود صفات دیگر و توجّه به جریان‌ات اجتماعی، مدّتی همدلی را فراموش کرده بودیم، حالا دومرتبه چیزهای دیگر را فراموش نکنیم. وقتی همدلی آمد، چیزهای دیگری را فراموش نکنیم و این همدلی با نظم و ترتیب و رعایت تمام جوانب اسلامی باشد، من جمله در مجالس زنانه و مردانه که تشکیل می‌شود مردها خیلی رعایت احترام زن‌ها را داشته باشند، خود زن‌ها هم احترامشان را حفظ کنند.

به هرجهت از همدلی ما بود که الان، همین جریان فعلی است که، یکی امروز صبح می‌گفت: هفتصد، هشتصد نفر را دیشب نگه داشتند. نه به اسم بازداشت ولی از نظر ما می‌گوییم بازداشت. بازداشت یعنی چه؟ یعنی نگه داشتند در حسینی‌ه، در را بستند برای

اینکه اینها امروز نتوانند بیایند. همین سلب آزادی است ولی به هرجهت حالا خوب یا بد، اینها همدل، کاری کردند. این همدلی را فراموش نکنید و وقتی هم که می‌خواهید امر به معروف و نهی از منکر بکنید، فقط به خودتان نپردازید. درست است که شما می‌گویید من اختیار خودم را دارم، می‌توانم ولی همیشه در این کارهایی که دسته جمعی است نمی‌شود تنها فکر کرد، باید با جمع فکر کرد. من مثالی می‌زدم، آنوقتها هم متوجه این مطلب بودم. قبلاً در دادگاه جنائی، دادگاهی که حکم حبس ابد یا اعدام می‌دهد، پنج نفر رأی می‌دادند البته همان اوایل، اینها یک اشتباهی کردند، یک قانونی تصویب کردند که یک نفر رأی دهد که خیلی آراء غلط صادر شد، من همان وقتها که وکیل بودم، مقاله‌ای نوشتم. به هرجهت پنج نفر برای یک مسأله رأی می‌دادند ولی اگر مثلاً سه نفر رأی بر اعدام می‌دادند و دو نفر که یکی رئیس است و یکی دیگر مثلاً رأی می‌دادند بر حبس، رأی آن اکثریت اعلام می‌شد، چون حکم محکمه آن بود. حکم محکمه را چه کسی بلند اعلام می‌کرد؟ رئیس دادگاه. یعنی همان کسی که خودش به این رأی معتقد نبود، خودش در اقلیت بود. این نشان دهنده‌ی آن است که وقتی در جمعی یک نفر را به عنوان رئیس می‌گذارند، نه اینکه رأی، همه آن است. آن هم یک رأی است منتها اختیار اعلام

رأی به عهده‌ی او است. حالا در کارهای دسته‌جمعی اینطوری است. یک نفر نمی‌تواند بگوید چون من خودم مخالفم بنابراین بر خلاف رأی همه عمل می‌کنم، وقتی رأی می‌گیرند، می‌تواند حرفش را بزند ولی نمی‌تواند به آن عمل بکند. حالا در همدلی هم مواظب باشید. هیچوقت به قول مشهور شقّ عصای مؤمنین نکنید یعنی همه با هم رفتار کنید و الحمدلله از این همدلی که شاید مدّتی فراموشمان شده بود، دومرتبه به یادمان آمد، فوایدی دیدیم و خواهیم دید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

از اینکه بعضی برادران می‌آیند، من که نمی‌توانم بروم دیدن‌شان، آنها برای کاری آمده‌اند و من هم آنها را می‌بینم. از این آقایان متشکرّم و این نکته هم بیشتر موجب تشکّر و خوشحالی من می‌شود که اینها متأثر شدند که باز به بعضی از برادران ما بی‌جا و به زور و ستم آزار رساندند و برای این تأثر آمدند. از این جهت هم خوشحال شدم. ان شاء الله خداوند همدلی و اتحادشان را بیشتر کند. این دستگاه‌های مختلفی که برای اداره‌ی جامعه هست، باید از این نعمت خوشحال باشند برای اینکه هر کار که می‌کنند و تا حالا کردند اختلاف زیادتر شده است. شیعه و سنی دیگر حالا یک اختلاف بزرگی برایشان شده است، غیر از همه‌ی آن اختلافاتی که می‌بینیم. هر اختلاف کوچکی تبدیل به جنگ روانی و لشکرکشی شده و حال آنکه ما در همه جا صلح می‌خواهیم و می‌خواهیم با همدلی با همدیگر در حال صلح زندگی کنیم. این ناراحتی را هم کجا ببریم که کسانی با ما دشمنی می‌کنند که «برادر» باید تلقی کنیم!

من از بیگانگان هرگز نالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی شب دوشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۳۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

یعنی همان آشنایی که الان دارد این کارها را می‌کند. آخر من چه بگویم؟! کسی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، همه‌ی این کارها را می‌کند، به برادر مؤمنش افترا می‌زند و بعد آقایان مراجعی که جلوی این اتهامات و تبلیغات را نمی‌گیرند. ما حق نداریم جواب بدهیم؟ جواب ما را هیچکس نمی‌فهمد جز خودمان ولی سایت‌ها مرتباً اتهاماتی می‌زنند که نه برخلاف واقعیت بلکه ضد واقعیت است. اینها همه، هر انسان وارد و عارفی را اذیت می‌کند کما اینکه آقایان پاشدند و آمدند.

من امیدوار هستم قولی که این دفعه آقای فرمانده [نیروی پلیس امنیت] به بعضی از خواهرانمان داده، این قول این دفعه ان شاء الله عملی بشود و فراموش نکنند این را عملی کنند و این را هم بدانند که ما درویشیم. درویش یعنی بیکاره نه، درویشی همان است که من اول گفتم: «ما در دوستی مثل آب روانیم ولی در دشمنی سنگ خارا». با ما دشمنی نکنند، ما با هیچکس دشمنی نداریم و امیدوارم این دفعه این کار را بکنند. ما باز هم به این امید یک مهلتی برای خودمان قائل می‌شویم که بعد از این مدت فشار بیاوریم.

بنابراین چون در اینجا فقرای تهران بیشتر شروع کردند، آقایان و خانم‌هایی هم که از شهرستان‌ها می‌آیند زیادتر از این



نکنند یعنی تندتر نشود. بیایند شرکت در همراهی دوستان خودشان کنند. اگر دوستان خودشان آرامش داشتند، آرام باشند و اگر دوستان خودشان نیاز به کمک داشتند، برای دفاع از خودشان کمک کنند. ما گفتیم: «در دفاع سنگ خارا مییم ولی در دوستی آب روان». اینهایی که دشمنی می‌کنند، تا حالا با ما به عنوان آب روان تماس می‌گرفتند. این است که توقع اینکه ما سنگ خارا باشیم را نداشتند و این خلاف‌ها و این کارهای ضدّ مصلحت را انجام دادند که توهین به همه‌ی مقامات و نظام تلقی می‌شود، قاعدتاً اگر عمدی باشد حتی باید محاکمه شوند و اگر نه، ان شاء الله عمدی نباشد، توبه کنند. این امر قدری هم بر عهده‌ی مراجعی است که افکار مردم را هدایت می‌کنند. ما هنوز هم که هنوز است با همه‌ی این دشمنی‌ها اعلام دشمنی نمی‌کنیم و نکردیم. برادرانیم ولی برادرانی که به ما حمله می‌کنند، ما هم شدیدتر حمله می‌کنیم یعنی دفاع می‌کنیم ولی سایرین با هم برادر هستیم. ان شاء الله نه تنها آنها بلکه ما در تهران هم رعایت کنیم. امیدوارم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

در هر موقعیتی هر چند وقتی یک بار، برای ما فقرا هم از لحاظ شخصی، شخص خودمان، هم از لحاظ مجموعه‌ی فقری یک امتحانی برایمان پیش می‌آید و در امتحان ان شاء الله پیروز می‌شویم، بعدش از خود همین امتحان تجربه می‌گیریم یک قدم به جلو می‌رویم.

این جریاناتی که همه می‌دانید، با تفاوت‌های مختصری که همه دیدیم، برای ما هم امتحان بود. خوشبختانه از این امتحان، مجموعه‌ی فقرا و درویشی سربلند پیش آمدند. ان شاء الله خداوند این س‌ر‌هایی که بلند است قطع نکند و نخواهد کرد. امتحانی هم برای ما بود، فرض کنید ما درویشی داریم مثلاً در سیستان و بلوچستان، در سراوان، اینها برادرند ولی برادری که من و شما آنها را ندیدیم برای اینکه ما این طرف ایرانیم ولی مع‌ذک‌ر همه‌ی ما به برادران ندیده‌مان هم، عشق و علاقه داریم و این آن چیزی است که اساس درویشی و اساس خلقت انسان است که خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ<sup>۲</sup>. خدا می‌فرماید شما را از یک وجود آفریدم یعنی همه مثل هم هستید. ما اگر به همین صورتی که خدا آفرید، باشیم، نزد خدا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح دوشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۳۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره نساء، آیه ۱ / سوره اعراف، آیه ۱۸۹ / سوره زمر، آیه ۶.

مقبولیم، دنیا و آخرت مان به راه است ولی خدای نکرده اگر چنین نباشیم...

و اما در این جریانات اخیر امکانات خوبی از همین همدلی هم دیده شد. این حسینه تا حالا این جمعیت را، جمعیتی که همه هستند، همه را ندیده بود، مجال نشده بود. حالا هر که خواست آمد، دید. قدم این تازه آمده‌ها بر چشم همه‌ی ما. آن‌هایی که از گناباد آمدند، از بیدخت، از سیستان و بلوچستان آمدند، از بندرعباس، از همه‌ی مملکت آمدند. حتماً بعضی از فقرا هستند که من اصلاً توفیق دیدن آنها را نداشتم، آنها هم توفیق دیدن من را نداشتند ولی حالا اسبابش فراهم شده، همه همدیگر را دیدیم. همه فهمیدند که من اگر بروم به بندرعباس، آنجا گم نمی‌شوم، هر منزلی را نگاه کنم... درویش‌ها هم احساس می‌کنند حالا در واقع هر منزلی را در بزنم منزل ماست. البته هر کسی که اینطور نباشد با ما دشمن نیست، با مکتب ما دشمن است. خیلی‌ها که از جلوی این جمعیت رد می‌شدند، می‌پرسیدند: اینجا چه خبر است؟ جواب‌های مختلفی که مردم می‌دادند عجیب بود البته خیلی‌ها می‌دانستند، می‌فهمیدند. مثلاً یکی می‌گوید رئیس علی‌اللهی‌ها را گرفتند! یکی دیگر... سؤالات عجیب و غریبی می‌کند! اینها مردم را اصلاً با عناد به جهل وادار کردند. شما وقتی برای بچه‌تان معلّم

می‌گیرید اگر ببینید که او اطلاعات غلطی به بچه می‌دهد، مثلاً می‌گوید «گندم یک درختی است»، او را طرد می‌کنید. حالا این اطلاعاتِ غلط را چه کسی به اینها می‌دهد؟ همه‌ی اشخاص و مراجعی که باید به مردم علم بدهند ولی به جای علم، جهل می‌دهند. به جای علم‌جویی جلوی علم‌جویی را می‌گیرند. کسانی که خودشان را وقفِ جامعه دارند، آنها را آزار می‌دهند، نمی‌گذارند جامعه از آنها بهره ببرد.

الان سه روز است که عده‌ی زیادی در این مملکت (امروز روز سوّم است) دچار یک هیجان، یک ناراحتی هستند. این همه روزنامه‌ها هست ولی یک کلمه نگفتند، مثل اینکه آب از آب تکان نخورده!! درویش‌ها هم شه‌روند این مملکت هستند، درویش‌ها، خودِ من، امکانِ اینکه بروم به خارج از مملکت، مثل خیلی‌ها که رفتند، برایم فراهم بود و فراهم هست، حتّی بعضی‌ها پیشنهاد هم کردند ولی ما همه‌مان ضمن اینکه زیر چتر ولایت علی هستیم، همه‌مان اهل این مملکت هستیم، همه‌ی‌مان به این مملکت علاقه‌مند هستیم. پیغمبر فرمود: حُبِّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ، ما وطن‌مان را دوست داریم. کبوتر یا مرغ خانگی به آن لانه‌ای که خودش درست می‌کند، علاقه‌مند است و از آن دفاع

می‌کند. هر که به این دفاع، علاقه مند نباشد و نکند، معلوم می‌شود مال آنجا نیست، در آن لانه سهمی ندارد. حالا ما علاقه مندیم به این مملکت، علاقه مندیم به دینی که ما را حیات بخشید، به موجب آن آیه ی قرآن می‌گوید: إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ<sup>۱</sup>، وقتی که خدا و پیغمبرش شما را می‌خوانند، صدا می‌زنند، برای مطلبی، برای چه مطلبی؟ برای مطلبی که شما را زنده می‌کند، جواب بدهید. ما جواب دادیم و جواب می‌دهیم. هر لحظه که خداوند صدا می‌زند ما می‌گوییم: لَبیک. الان هم فصلی است که اصلاً در صورت ظاهر هم باید لبیک زنان باشیم.

ما هرگز دنبال این زخارف دنیوی که ما را از انسانیت دور کند، نیستیم. البتّه خداوند فرمود: کسی که کوشش کند که درآمدش بیشتر باشد به نیت اینکه مقداری را در راه خدا خرج کند و یک مقداری بر خانواده‌اش وسعت بدهد، خداوند او را مأجور می‌دارد. ما هم اگر زحمت می‌کشیم، برای این است. برای این است که مملکت مان آبادتر بشود. خانواده مان، همه ی خانواده‌ها به اصطلاح نان خور ما هستند، نان خور علی عَلَيْهِ السَّلَام هستند. نه مقام می‌خواهیم، نه

پول فراوان می‌خواهیم و نه آن چیزها که به اسامی مختلف مثل مُقاطعہ و رانت می‌گویند، نه! ما زحمت می‌کشیم، کار می‌کنیم و از کار خودمان بهره می‌بریم چرا که در آداب درویشی، جزء شرایط قبول یک نفر به درویشی، این است که بیکار نباشد، کار بکند.

حدود ۱۳۰ سال، ۱۴۰ سال قبل، حضرت سعادت‌علیشاه که مواد مخدّر مصرف نمی‌کردند ولی هنوز آن را تحریم نکرده بودند، اما جانشین ایشان حضرت سلطان‌علیشاه تحریم کردند که از آنوقت اصلاً برای درویش‌ها مثل گناه تلقی می‌شود. ما در این مدّت در آمارهایی که دیدیم در بین فقرا متأسّفانه مواد مخدّر هست ولی میزانی که هست خیلی کمتر از میزانی است که در خارج، در میان غیردرویش‌ها هست برای اینکه جزء دستورات ماست، جزء سلامت بدن ما و روح ماست و اینکه او جزء ملّتی با این شرایط است پس وقتی درویش می‌شود و درویش هست، باید سالم باشد، نمونه باشد اما به هیچ‌وجه سایر بخش‌ها به ما کمک نکردند. اگر هم ضدّ مواد مخدّر تبلیغ می‌کنند اصلاً نمی‌گویند ۱۳۰ سال، ۱۴۰ سال پیش کسی بوده که تحریم کرده و حتّی به یکی از آقایان که من

گفتم: ما، در ۱۳۰ سال پیش، این نوشته هست، این کتاب [ذوالفقار] هست، این تفسیر هست و ما آن را تحریم کردیم، گفت: آن برای عوام فریبی بوده. گفتم ۱۳۰ سال می‌شود عوام فریبی کرد؟! یک عنادی با ما، نه به عنوان شخص ما، این پوست و گوشت و زبان، بلکه عنادی با کوشش‌های ما برای نجات جامعه از فساد و کوشش‌های ما برای اینکه خودمان را سالم نگه داریم، وجود دارد و اینها را تخطئه می‌کنند. اینهاست که متأسفانه به اینجا می‌کشد، به این وضعیت می‌کشد ولی همیشه *الْإِسْلَامُ يُعْلَوُ وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ*، اسلام واقعی، نه اسلامی که ما روی آن اسم بگذاریم و بگوییم اسلام صحیح، اسلام ... و اسلام چی! اسلام واقعی از بین نمی‌رود، اسلام واقعی که آن هم به دست ماست. همانطوری که به پیغمبر در اول بعثتش می‌گفتند که ساحر هستی، می‌گفتند بیخود می‌گویی، همین‌ها را ما هم حس می‌کنیم. وقتی داستان‌های پیغمبر را ما می‌خوانیم یا می‌شنویم، اگر درست نگاه کنید و احساس کنید حال آن مسلمانانی را که پیغمبر را می‌دیدند و حاضر بودند جانشان را فدا کنند، وقتی می‌شنیدند که همسایه‌اش این چرندیات را به پیغمبر می‌گوید، آنها چه حالی پیدا می‌کردند؟ حالا

درباره‌ی ما همین‌طور فکر کنید ولی ما باید باشیم که این چیزها را بشنویم و در مقابل آن به هیچ‌وجه سر فرود نیاوریم. اگر تابع آن الْإِسْلَامُ يَعْزُومُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ باشیم و واقعاً مسلمان واقعی یعنی درویش واقعی باشیم، سرمان به آسمان است و هرگز خم نمی‌شود.

به هر جهت من از همه، من به عنوان یک درویش البته خودم هم همین‌طور هستم یعنی وقتی تشکر می‌کنم، از خودم هم تشکر می‌کنم، خودم هم با شما هستم چون ما یکی هستیم ولی یکی، تشکر می‌کنم از همه، از کسانی که از همه‌ی شهرستان‌ها آمدند، قدم‌شان روی چشم. ان شاء الله ناهار که خوردند و نماز اقامه کردند تا هر وقت مقتضی بود و خواستند، می‌توانند به ولایت خودشان برگردند ولی همیشه یادتان باشد که خدا پشت شماست الْإِسْلَامُ يَعْزُومُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ. وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ در دنباله‌اش إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۱</sup> اگر صادق باشید. هر چه صادق‌تر باشید، بالاترید. بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُوا الْإِفْضَالَ وَلَا أَخْشَى الْأَعْدَالَ، به نام آن خدایی که هیچ توقع از هیچکس نداریم جز فضل الهی و از هیچکس و هیچ چیز نمی‌ترسیم و نگران نیستیم مگر عدل الهی که



خدای نکرده به عدلش رفتار بکند وَلَا أَعْتَمِدُ الْآقُولَهُ.  
به هر جهت خیلی متشکرم. ضمناً در این جریانات هم  
جنبه‌ی فقر و درویشی آبرومندی کرد و هم فرد فرد فقرا هر کدام در  
حدود خودشان کمک کردند و محبت کردند، خیلی متشکرم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

در این جریانات که چند روزی گذشت، گفتیم هم امتحان بود از ما و ان شاءالله قبول هم شد یعنی خداوند ما را قبول کرد که در درجه‌ی بالاتری به سلوک مان ادامه بدهیم و هم خودش تجربه‌ای بود برای آینده. در این جریانات عمدتاً ما همراهی می‌کردیم با خانواده‌های محترم زندایان، اسراء باید گفت یعنی کسانی که به خاطر همفکری با ما اسیر بودند یعنی همه، با هم همفکریم. به هرجهت البتّه ما هم شریک در ناراحتی آنها هستیم و کار و فعالیت مان، دنباله‌ی کارمان این است که باید اینها ان شاءالله آزاد بشوند چون در واقع خطایی که نکردند. ما هرچه کردیم، نتوانستیم به این آقایان بفهمانیم که این بزرگانی را که گرفتید، اینها نه تنها خطایی نکردند بلکه در راه خدا قدم زدند و با ارزش هستند. حالا شاید باز هم ادامه بدهیم و بتوانیم به اینها همین امر را بفهمانیم، خودبه‌خود مسأله حل می‌شود؛ برای اینکه اینها را به خاطر اعتقادشان زندانی کردند. ما اگر بتوانیم بفهمانیم که اینها فرمان خدا و کار خدا را که در قرآن آمده است، اجرا می‌کنند، آنوقت معذرت خواهی هم خواهند کرد و نه تنها آزاد می‌شوند بلکه جبران زجر این مدّت را هم خواهند دید. ان شاءالله.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح دوشنبه، تاریخ ۳۱/۶/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

در این جریانات سهم خانم‌ها، بانوان، از مردها بیشتر بود و چون در خلقت زن و مرد، زحمات را خداوند برای مرد آفریده برای اینکه زن‌ها سالم، صحیح و مرقّه زندگی کنند و نسل بسیار خوبی بیاورند ولی در این جریانات، خانم‌ها را هم از آرامشِ طبیعی که خداوند آفریده، بیرون آوردند و به اندازه‌ای این فشار و ناراحتی زننده بود که وقتی آدم فکر می‌کند، می‌بیند قابل تصوّر نیست که آخر، چرا؟ این عده‌ای که چنین حرفی گفتند.

به هرجهت خانم‌ها از این حیث و از آقایان متشکرم. خداوند از همه‌شان قبول کند. «با خدا باش و پادشاهی کن». تا وقتی با خدا هستی و به یاد خدا هستی، هیچ سرتان خم نخواهد شد. ان شاء الله موفق باشید.

## فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم) / شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اوّل)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوّم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوّم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اوّل)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوّم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اوّل) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اوّل) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اوّل) و درباره‌ی دعا (قسمت دوّم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوّم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اوّل) و درباره‌ی استخاره (قسمت اوّل)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اوّل)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اوّل و دوّم) و درباره‌ی روح (قسمت دوّم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوّم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوّم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوّم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوّم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اوّل)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۳۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۱ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد و شهریور ۱۳۹۳	